

و سلامی اگر بود
سلام طناب بود و گلو
و وضو
وضوی خون در برکه‌ی آتش

ای یار، گلوی یوز
ز ریسمان مرداد، می سوزد
گوش کن
که چه آوای آتشفشانی دارد
گوش کن
که چشمه‌ها
چه خون دلانه
به گوش سنگ می خوانند
نگاه کن
تمشک‌های وحشی
چگونه، از دام بوسه‌ی آرام طوق‌ها، می رهند

به گلوی همیشه خونین بادها
ریسمان نمی شود کشید
کینه را از آواز یوز نمی شود گرفت
موج و مرداب با هم غریبه‌اند
جنگل و پائیز
پرده‌های تفاهم را دریده‌اند

سالی از کوچ تمشک‌های وحشی جنگل سرخ ما گذشت